

دو ماه بعد

الپرن : خب ... فردا خودت انا رو عمل میکنی ؟

ایلا صندلیش رو برگردوند سمتش

ایلا: آره ... خودم دکتر و جراحشم !

الپرن : خوبه

بهش خیره موند و با نگاهش تموم صورتِ ایلا رو انالیز کرد

ایلا با چشمای ریز شده نگاهی به الپرن کرد

ایلا: چیه ؟

الپرن سرشو تکون داد : هیچی ... فکر کردم شاید بخوای چیزی بگی، پس من
میرم پیش انا

برگشت تا از اتاق بره اما مچ دستش بین انگشتای ایلا اسیر شد

الپرن و ایستاد و نگاهی به دستش و بعد نگاهی به ایلا کرد، ایلا دستِ الپرن رو
کشید

ایلا : صبر کن

سمتِ در رفت و با چرخوندنِ دستگیره , در رو قفل کرد

ایلا : در واقع

مکثی کرد

ایلا: آره

سمتِ الپرن برگشت

ایلا : میخوام بگم

قدمای کوتاه و آروم سمت الپرن برداشت، دستشو روی سینه ی الپرن گذاشت
مجبورش کرد روی صندلی بشینه

ایلا : شایدم بخوام کاری کنم

الپرن راحت روی صندلی نشست و با چشم اندام ایلا رو آنالیز کرد

الپرن : با کمال میل

با چشم دست ایلا که روی دسته ی صندلی نشست دنبال کرد

وقتی نفس ایلا رو نزدیک صورتش حس کرد سر برگردوند که لب های حجیم و

داغی روی لب هاش نشست چشماشو بست و با گذاشتن دستاش پشت سر ایلا

مجبورش کرد تا روی پاهاش بشینه و بوسه رو عمیق تر کرد

...

—

یک ساعت بعد

جلوی آئینه توی راهرو و ایستاد و نگاهی دوباره به لباسش کرد، لبه های پیراهنش

رو داخل شلوارش مرتب کرد و سمت اتاق انا راه افتاد، نگاهشو توی راهروی

خلوت چرخوند، غروب بود و بیمارستان در آروم ترین حالت ممکنه قرار داشت

و انگار تموم پرسنل هم از این موقعیت استفاده و استراحت میکردن. جلوی اتاقی

که به انا اختصاص داده شده بود رسید و درو باز کرد، دیلان روی تخت نشسته

بود و با انا آهنگ گوش میداد اما ورودش باعث شد دیلان نیم نگاهی بهش بندازه

در رو بست و داخل رفت

انا : دیر کردی عمو

الپرن خنده ای کرد و دست انا رو نوازش کرد، خم شد و بوسه ی عمیقی روی

موهای انا کاشت

الپرن: ببخشید عزیزم ... کار داشتم

انا کمی بینیشو بالا کشید : پیشِ دکتر بودی عمو ؟

الپرن : اهوم ... کارش داشتم

دیلان بین بحثشون اومد : دو ساعت پیش رفتی ... دقیقا چه کاری داشتی ؟

الپرن نگاهی بهش کرد و شونه ش رو بالا داد : گفتم که ممکنه کارم طول بکشه

آروم تر زمزمه کرد : زود انزالی ندارم که

دیلان مشکوک نگاهش کرد : چی ؟

چانیول سرشو تکون داد : هیچی

دیلان خواست سوالاتش رو ادامه بده اما صدای انا منصرفش کرد

انا : دیلان

دیلان : جانم

بیخیال نسبت به کارهای الپرن دوباره به انا توجه کرد و مشغول صحبت باهاش در مورد آهنگا شد

ساعت ده شب

دیلان نگاهی به دوتا لیوان کافه ای که توی دستش بود کرد، انا بعد از شام خوابیده بود

تموم روز مشغول فعالیت بود و حتی بیمارستان بودنش دلیل نشده بود که گوشه نشین بشه و انرژی رو تخلیه نکنه اما الپرن کنارش نشسته بود و حتی وقتی خودش از اتاق بیرون اومد الپرن رو مشغول نوازش موهای بلند و باز انا دید، صدایی باعث شد از دنیای افکارش به بیرون کشیده بشه

ایلا : بیدارین شما هنوز؟

برگشت و به پشت سرش نگاه کرد

دیلان : اره ، انا تازه خوابیده و من رفتم کافه گرفتم

و لیوانای توی دستش رو کمی بالا گرفت تا ایلا ببینه، ایلا سری تکون داد و لبخند زد

ایلا: خوبه

همراه دیلان وارد اتاق شد و نگاهشو به دنبال الپرن توی اتاق چرخوند

دیلان : پسفردا عمل انجام میشه نه ؟

ایلا سرشو تکون داد : آره ... پسفردا عمل روانجام میدیم

الپرن از جاش بلند شد و سمتشون رفت که دیلان یکی از کافه ها رو سمتش گرفت

الپرن : ممنون

لیوان رو گرفت و نگاهش رو به ایلا داد، دیلان نگاهش رو روی صورت الپرن که به ایلا خیره بود چرخوند، حس عجیبی به این نگاهها و غیبتای طورانی مدت داشت

ایلا در حال چک کردن وضعیتش بود، ایلا نگاهی به الپرن کرد

ایلا با مکت و مردد زمزمه کرد : امشب شیفت کیه که پیش انا بمونه ؟

دیلان نگاهی بهشون کرد : من

ایلا لبخندی زد و به الپرن نگاه کرد

ایلا : پس امشب میری خونه درسته ؟

الپرن سرشو تکون داد : اره، البته شاید خونه نرم ... یهو دیدی یکی ازم خواست برم خونس و منم رفتم

ایلا لباسو تر کرد و سمت الپرن رفت

ایلا آروم زمزمه کرد : اگه میخوای من برسونمت ؟

الپرن دستاشو توی جیش برد، مثل همیشه استین پیراهنش رو تا روی آرنجش تا زده بود رگ های دستش که حاصل روزای زیاد ورزش بودن به خوبی توی معرض دید قرار گرفته بود

الپرن سرشو تکون داد : خوبه ... اتفاقا پنچرم هست

ایلا جلوی خندش رو گرفت و سرشو تکون داد

ایلا: پس من تو پارکینگ منتظرتم !

الپرن سرشو تکون داد و با نگاهش الپرن رو تا وقتی از کنارش رد بشه دنبال کرد

جلوی دیلان مکئی کرد و لبخند زد

ایلا : شبتون بخیر

الپرن گوشی و کیفش رو از روی میز برداشت روی انا خم شد و پیشونیش رو بوسید، موهاشو بالا جمع کرد توی خواب دور گردنش نیچه، نگاهی به دیلان کرد و سمت در رفت

دیلان : صبح برمیگردم فعلا

و بدون اینکه منتظر جواب بمونه بیرون رفت و درو پشت سرش بست، دیلان اخمی کرد و با کج کردن دهنش اداش رو در آورد

برگشت و با رفتن سمت کاناپه خودش رو، روش انداخت و چشماشو بست

دیلان : مرتیکه نجسپ

لیوانی که با مایع قرمز رنگی پر شده بود رو توی دستش تکونی داد که باعث شد مایع به صورت دورانی بچرخه خیره شد به مایع حالت چرخشی که رنگش باعث شده بود چرخشی که داره قشنگتر دیده بشه، زندگی خودش رو بی شباهت به این مایع در حال چرخش نمیدید، تکون خوردن تخت باعث شد به خودش بیاد با گوشه

ی چشمش به ایلا نگاه کرد که کمرش رو به تاج تخت تکیه میداد، نفسی کشید و کمی دیگه از از مایع قرمز رنگ توی لیوانش رو خورد

ایلا لبخند زد و توی لیوانش که یخ داشت کمی ویسکی ریخت، سمت الپرن نشست و صورتش رو انالیز کرد، موهای نم دار از عرقش رو بالا زده بود بدن عرق کردش بخصوص سینه و ترقوه هاش برق میزد پتو روی پایین تنش کشیده شده بود اما شیکم تیکه ایش سینه های ورزیدش جذاب و برای ایلا دیونه کننده بود

ایلا لبخندی زد : اولین بار بود واقعا

یکمی از ویسکیش رو مزه کرد، ابروهای الپرن کمی بالا رفت : اولین بار؟ شوخی میکنی باهام؟

ایلا سرشو تکون داد : اوم اوم اصلا ... واقعا اولین بارم بود

الپرن خیره نگاهش کرد : گذاشتی اولین بارت اینجوری تو بیمارستان باشه؟

ایلا لبخند زد : گفتم که , فقط یهوایی بود

الپرن کمی سرشو کج کرد : خیلی یهوایی

ایلا نگاهش کرد : خب وقتی تحریک میکنی آدم و البته که خودتم آماده بودی

الپرن ابروشو بالا داد و به ایلا نگاه کرد

الپرن: معلومه که آماده بودم فکر کردی دیونم دست رد به سینه ی همچین آدمی بزنم و نگاهشو روی بدن ایلا چرخوند، موهای قهوه ای و بلوندی ای که تیکه ایش رو توی صورتش انداخته بود

ایلا با نیشخند به نگاه الپرن گفت

ایلا : بقیه هم همین نظرو دارن

الپرن ابروهاشو بالا داد

الپرن : اما اونا چیزی که من تجربه کردم تجربه نکردن

ایلا با خنده سرشو تکون داد : در واقع هیچکس عین تو نبود

الپرن نیشخندی و سرشو تگون داد : وقتی الپرن باشی ... همه چی عوض میشه
ایلا خندید : اعتماد به نفست کشندس

الپرن : اشتباه میگم یعنی ؟

ایلا بینیش رو جمع کرد : تا حدودی نه

ایلا به تلوزیون خاموش خیره شد و بعد چند ثانیه برگشت سمت الپرن

ایلا : این دختره ... دیلان.. اسمشو درست میگم؟

الپرن سری تگون داد

ایلا : باهم رابطه دارین؟

الپرن خیره به ایلا شد : خودت چی فک میکنی؟

ایلا : امم خب نه یعنی به دیلان میخوره از این دخترای سخت باشه که اصولا
اهل رابطه نیست اما خب کنار هم بامزه این

الپرن صورتشو جمع کرد : بامزه؟

ایلا : اره ... همش دعوا میکنی ولی حواستون بهم هست، البته بیشتر اون

الپرن لبخندی زد : دعوا رو که اره ولی کلا استایلیم نیست

ایلا گوشیش رو از میز برداشت : میخوام غذا سفارش بدم خیلی گرسنم شده !
چی میخوری ؟

الپره نگاه خیرش رو گرفت گوشه ی لبش رو بالا داد : فرقی نداره

ایلا از جاش بلند شد : مرغ سفارش میدم با همبرگر ... چطوره؟

الپرن سرشو تگون داد : خوبه مرسی

ایلا چشمکی زد و انگشتش روی ایکون سبز رنگ فشرد از اتاق بیرون زد

و الپرن رو با افکارش تنها گذاشت، نمیدونست چرا ایلا باید راجب دیلان ازش
پرسه، چند دقیقه بعد ایلا برگشت به اتاق و الپرن سعی کرد به چیزی فکر نکنه

مخصوصا کسی به اسم دیلان، ایلا که تنها با لباس زیر رفت و آمد میکرد روی تخت رفت و دوباره به تاج تخت تکیه داد و گوشیش رو، روی میز کنار تخت گذاشت، الپرن نگاهش روی بدن لخت ایلا چرخوند نمیدونست از کجا ایلا در مورد رابطهش با دیلان کنجکاو شده بود اما عیبی هم نداشت اگر خودش کمی توی روابط ایلا دخالت میکرد، یکی از شراب توی لیوانش رو خورد

الپرن : با سرکای رابطه داری؟

نگاه ایلا سمتش کشیده شد و ابروهاش بالا رفت

ایلا : چه سوال یهویی!

الپرن شونشو بالا داد و منتظر برای جواب خیره نگاهش کرد

ایلا نفسی گرفت : خب منظورت از رابطه چیه ؟ دوست پسر یا سکس

الپرن بی مقدمه زمزمه کرد : سکس !

ایلا خندید : اوه نه

الپرن چشماشو ریز کرد و خیره بهش نگاه کرد تا مطمئن باشه ایلا راستش رو میگه

ایلا دوباره خندید : چیه چرا اونطوری نگاهم میکنی؟

الپرن سرشو تکون داد و مشکوک زمزمه کرد

الپرن : باورت نمیکنم

ایلا : خیلی خب ... میخواستیم ولی نشد، گفتم که اولین بارم بود

الپرن خیره نگاهش کرد : چرا؟

ایلا خنده ی آرومی کرد : جدا شدیم

الپرن : چرا؟

ایلا : خبیث ... یکم ریسس بازی در میورد، هیچوقت هیچ چیز رو قبول نمیکنه فقط به حرف تو گوش میکنه

خندید

ایلا : یه چند باری دیدم که میگه الپرن گفته اینکارو کنم اونکارو کنم

الپرن با یاد اوری خاطراتش با سرکای لبخندی زد : اره گاهی

ایلا : همون گاهی هم غنیمته

صدا ایفون بحثشون رو قطع کرد، الپرن شلوارش رو به پاش کشید و توی سالن رفت توی راهروی ورودی جلوی ایفون و ایساده پیک با پلاستیکای توی دستش کنار موتورش و ایستاده بود ایفون قفل روی صفحه رو لمس کرد و سوید در رفت چند ثانیه بعد پیک همراه با غذاهای توی دستش از آسانسور بیرون اومد

در رو باز کرد و داخل رفت

الپرن : خب اینبار چی داریم ؟

دیلان در حالی که دستاش توی جیباش بود جلوتر از الپرن قدم برم داشت

دیلان : نمیدونم رز فقط گفت که بیایم چون یه قتل داریم

الپرن نگاهی بهش کرد : اینبار پرونده مستقیم اومد پایگاه ؟

دیلان سرشو تکون داد : آره

با یادآوری اینکه صبح رابرت گفته بود الپرن رسماً وارد گروه شده نگاهشو سمت الپرن چرخوند

دیلان : راستی ، دیگه واقعا خوش اومدی به گروه

الپرن : ممنون ولی اونقدر موفقیت باشکوهی نیست که تبریک بگی

دیلان نیشخندی زد : خیلی خوشحالم که میدونی همچنین مهم نیستی

الپرن با لحنِ مسخره ای زمزمه کرد

الپرن : همون که تو میگی ! حتما عمم بود که اصرار کرد بیام تو گروه

و واردِ اتاق شد و کنار رفت تا دیلان هم بتونه داخل بره

دیلان : من فقط خ

اما ورودش به اتاق و دیدنِ صحنه ی رو به روش باعث شد حرفش نصفه بمونه
دهنش نیمه باز و چشماش به رو به خیره موند

الپرن : پس ... بگو چرا یه سر فرستادن به پایگاه

دیلان : وات ... د فاعک ؟ این جنازه ی آدم یا خوکِ سلاخی شده ؟

الپرن جلوتر رفت و نگاهشو روی زنی که از سقف آویزود شده بود چرخوند

الپرن لباسو کج کرد : من دارم آدم میبینمش ولی شاید قاتلمون مواد زده بوده با
خوک اشتباه گرفته

رز از درِ دیگه ای که توی اتاق بود بیرون اومد با دیدنِ دیلان و الپرن ابروهاش
بالا رفت ... مثل همیشه و همونطوری که انتظار داشت این دو نفر باز هم با هم
به صحنه ی جرم اومده بودن

رز : خوش اومدین بچها

نگاه هردوشون سمتِ رز برگشت

دیلان : اینجا چخبره ؟

رز : خب

الپرن : اول به من بگو مطمئنی این از سردخونه ای کشتارگاه چیزی اشتباهی
نیاوردید اینجا ؟

رز سرشو تکون داد : نه نه مطمئنم همینجا آویزون بود وقتی اومدیم

الپرن زمزمه کرد : ممنون مطمئنم کردی!

رز کیف پولِ توی دستش رو بالا برد و بازش کرد

رز : این کارت شناسایی خودشه ... اسم اشلی جول 36 ساله، همین اطلاعات شخصی رو ازش داریم، یکی از پزشکی قانونی اومده

صدای قدمای محکمی تو اتاق پیچید

کایدن : بله اینجام

سرِ هر سه نفرشون برگشت دیدنِ پسرِ جلوی در باعثِ نیشخندِ الپرن شد
الپرن : اوه ! واقعا پزشک قانونی نمیدونه که نباید بچه هارو بفرسته سر صحنه
ی جرم ؟

پسری که جلوی در بود با نیشخند نزدیکش شد

کایدن : همونطوری که پایگاه نمیدونه نباید گوریلا رو بفرسته سر صحنه جرم
دیلان با خنده از حرفِ پسر و چشمایی که متعجب بود به الپرن نگاه کرد
دیلان : شما میشناسید همو ؟

الپرن : منظورت این بچست ؟ مشخصا میشناسم

کمی به پسر نزدیک شد و دستاشو از هم باز کرد که باعث شد پسر بخنده سمتش
بره

الپرن : چطوری پسر ؟

الپرن : خوبم ... دوباره نقل مکان کردی پایگاه؟

الپرن به آرومی سرشو تکون داد : فعلا

کایدن : خوبه , خوش اومدی پس

الپرن لبخندی زد و کنار کشید : بعد از کار باهم صحبت میکنیم

کایدن سرشو تکون داد : حتما

کایدن از الپرن فاصله گرفت و به دیلان نگاه کرد

کایدن : کایدن هستم , از پزشکی قانونی ... البته پرشک موقت !

دیلان لبخند محوی بهش زد : دیلان

کایدن دستی بهش داد و بعدش سمت پیکری که از سقف آویزون شده بود رفت

کاژدن : خب این خانم حدودا 6 ساعت پیش مرده !

رز : اینجا هم خونه ی خودشه ! شوهرش وقتی برگشته خونه با این صحنه مواجه شده

کایدن : علائم روی بدنش و همچنین کفی که دور دهنش هست نشون از مسمویت داره اما چیزی که واقعا کشتش

با دست به زنجیره های اهنی که دور گردن زن پیچیده بود اشاره کرد

کایدن : این تیغه های زنجیره که توی گردنش رفته و کلا نابودش کرده

الپرن : جدا از اون

به پاهایی که استخونشون کاملا خورد شده بود اشاره کرد

الپرن : انگار کینه داشته میخواست منظوری رو برسونه

دیلان به آرومی سرش رو تکون داد : شاید ... شایدم فقط قاتلمون کم یادی خشن